

مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی^۱ **(کسب قدرت شاهان ایران باستان به روایت شاهنامه)**

نصرت‌الله رستگار

عضو هیئت علمی دانشگاه وین و انستیتوی ایران‌شناسی آکادمی علوم اتریش

در ابتدا این سؤال مطرح می‌شود که آیا فردوسی در روایات باستانی که نگاشته و در شاهنامه به نظم کشیده است، با یک تئوری موجود دربارهٔ «حکومت» یا «پادشاهی» در ایران پیش از اسلام روبرو بوده یا خود در شاهنامه چنین نظریه‌ای را ارائه داده است؟ پاسخ به این پرسش هم منفی و هم مثبت است؛ منفی به این جهت که ما در هیچ‌یک از قسمت‌های شاهنامه، نه در روایاتی که در آن منعکس شده و نه در ابیاتی که حاوی نظرات شخصی فردوسی است، مطلبی با این عنوان یا متن مستقلاً برای این موضوع پیدا نمی‌کنیم؛ و مثبت به این دلیل که فردوسی ضمن نقل داستان‌ها، بخش‌هایی را که از یک طرف مبین ساختار حکومت‌های ایرانی (و حتی غیرایرانی) قبل از اسلام است و از طرف دیگر مربوط به ضوابط مشروعیت هر یک از آنها می‌شود، از دیدگاه خود نیز مورد ارزیابی قرار داده است. فردوسی در داوری نمونه‌های حکومتی، همواره به کارکرد آنها نظر داشته و به‌سان یک معلم ۵۰ شاه را به آزمون تاریخ کشانده و عملکرد آنان را در طیفی از «بسیار خوب» تا «بسیار بد» ارزیابی کرده است. بنابراین می‌توان بر پایهٔ روایات شاهنامه

ساختار انواع حکومت‌های باستانی و چگونگی مشروعیت آنها را دریافت و نیز از نظر خود فردوسی در شاهنامه آگاه شد. در شاهنامه نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که با مقایسه آنها تشخیص وجوه تمایز «شاه با داد و دهش» از «شاه بیدادگر» میسر می‌گردد. همه این موارد نشانگر این است که در ذهن فردوسی تصویری روشن و جامع از یک حکومت ایده‌آل و ضوابط مشروعیت آن وجود داشته که بر پایه آن به ارزیابی انواع حکومت‌های باستانی پرداخته است.

فردوسی روایاتی را که در مورد ساختارهای کلی حکومت‌های پادشاهی پیش از اسلام و معیارهای مشروعیت آنها جمع‌آوری کرده بوده، در ۵۰ کتاب شاهنامه به صورت پراکنده آورده است. اهم این مطالب اغلب در ابتدای هر کتاب، جایی که موضوع کسب قدرت یک پادشاه در میان است (مثلاً در مراسم بر تخت نشستن و تاج‌گذاری) و نیز در بطن داستانهای متعددی که به لحاظ سیاسی حائز اهمیت می‌باشند، نقل شده است. در این زمینه، بیشترین اطلاعات در ۱۳ کتاب اول مشاهده می‌شود که به بخش «اساطیری» تعلق دارد. این اطلاعات در این بخش و در کتابهای بعدی مربوط به: (الف) ساختارهای جوامع اولیه و انواع حکومت‌های پیش از اسلام و (ب) مشروعیت هر یک از آنان می‌باشد. به همین دلیل اکثر شواهد را از بخش «اساطیری» (کتاب ۱ تا ۱۳) و در مواردی که به روشن شدن مطلب کمک می‌کند، شواهدی نیز از ۳۷ کتاب باقی‌مانده انتخاب کرده‌ام که با عناوین «نیمه تاریخی» (کتاب ۱۴ تا ۱۹) و «تاریخی» (کتاب ۲۰ تا ۵۰) ذکر می‌گردد.^۲

ابتدا به چگونگی تطّور (evolution) جوامع بشری و حکومت‌های پادشاهی برپایه روایات «اساطیری»، «نیمه تاریخی» و «تاریخی» شاهنامه اشاره‌ای شود و پس از بحث کوتاهی درباره ساختار جوامع اولیه و نقش سیاسی «اقشار» آن، به ویژه قشر «بزرگان و آزادگان» در جوامع و حکومت‌های پیش از اسلام، به بررسی انواع حکومت (typology) و معیارهای مشروعیت آن، هم به روایت شاهنامه و هم از دیدگاه خود فردوسی، بپردازیم، موضوعاتی که تاکنون در تحقیقات «شاهنامه‌شناسی» به‌طور وضوح و یا به‌صورت خاص مورد پژوهش واقع نگردیده‌اند.^۳ امیدوارم با طرح این موضوع، راه بحث و مطالعه بیشتری در این زمینه باز شود.



(الف) ساختار جوامع و حکومت‌های قبل از اسلام

۱- تطور جهان و جوامع بشری

۱-۱- یکی از مظاهر جالب در شاهنامه این است که فردوسی در بخش «اساطیری» صور کلی حکومت‌های پادشاهی، مشروعیت هر یک از آنان و همچنین ساختار جامعه مربوطه را برپایه «هنجارهای همیشه ثابت» (نرماتیو) نشان نمی‌دهد، بلکه از دیدگاه «تطور تاریخی»، از روایات ایرانی مربوط به دوران پیش از اسلام که در قرن چهارم هجری هنوز به صورت پراکنده اینجا و آنجا در دسترس بود، به نحوی در شاهنامه مرتب کرده و ارائه داده که اتفاقات با تطور رو به رشدی از دوره «اساطیری» ماقبل تاریخ (کتابهای ۱ تا ۱۳) شروع شده و از دوران «نیمه تاریخی» (کتابهای ۱۴ تا ۱۹) گذشته و سرانجام به دوره «تاریخی» ختم می‌گردند. (کتابهای ۲۰ تا ۵۰). این ویژگی به خصوص در زمینه مراحل تکوینی و تطوری جوامع انسانی و حکومت‌های پادشاهی به چشم می‌خورد که در بخش اساطیری شامل اشکال اولیه زندگی انسان در عصر حجر (کتابهای ۱ و ۲) و رشد آن در عصر فلز (کتابهای ۲ تا ۴) و تحول جوامع روستائی به شهری و کشوری، و نیز تطور حکومت‌های ایالتی به ملی و نهایتاً به چند ملیتی می‌باشد. (از کتاب ۶ به بعد)

۱-۲- جهان اساطیری که محدوده حکومت کیومرث است، ابتدا فقط از «خوبی مطلق» تشکیل شده و در آن صحبتی از یک سرزمین یا یک ملیت خاص در میان نیست و از اقشار و طبقات مختلف یک جامعه نیز مطلبی بیان نمی‌شود، بلکه به طور کلی موضوع جامعه انسانی و حکومت جهانی مطرح است.^۴ اما این جهان خوب به زودی به دو جناح «خوب» و «بد» تقسیم می‌گردد. جهان خوب تحت رهبری کیومرث قرار دارد و یزدان از طریق سروش او را در اجرای حکومتش هدایت می‌کند. دنیای بد تحت فرمان اهریمن فریبکار می‌باشد «ریمن اهرمنا» که به یاری «دیویچگان» و دستیارانش حکومت مطلقه کیومرث را مورد تردید قرار می‌دهد. بدین ترتیب در همان نخستین کتاب شاهنامه ساختار دوگانه جهان ترسیم می‌گردد، ساختاری که ریشه‌اش به ایدئولوژی پادشاهی هخامنشیان برمی‌گردد، به عبارت دیگر به جهان‌بینی و آئین پادشاهی کیهان شمول ایران باستان.^۵ این امر در مورد پادشاهی هوشنگ و تهمورث نیز صدق می‌کند. (کتاب‌های

۲ و ۳) با این تفاوت که تهمورث به نیروی افسون، اهریمن و دیوان تحت فرمان او را به بند می‌کشد و از نیروی آنان به نفع جهان خوب، استفاده می‌کند.

۳-۱- پس از تهمورث و در مراحل بعدی تکوین جامعه انسانی، به‌ویژه از زمان جم به بعد (کتاب ۴) خوبی و بدی در دست انسان نهاده شده، نبرد «خوبی» علیه «بدی» (یا نبرد ایزد علیه اهریمن) در باطن انسان و در طبیعتی که گوئی انسانی شده، رخ می‌دهد. ساختار جامعه هم که ناشی از ساختار دوگانه جهان است، به تدریج در کتاب ۴ به شکل نهایی اساطیری خود نزدیک می‌گردد. یعنی به‌صورت یک نظام اجتماعی با ساختار اقشاری که برای اولین بار توسط جم سازمان‌دهی می‌شود. این نظام و ساختار اجتماعی تدریجاً توسعه می‌یابد. (الف. ۲)

۲- حکومت جهانی و مشروعیت آن

۲-۱- فریدون، جهان را بین سه پسرش به سه بخش تقسیم می‌کند و ایرج را «ایران خدای» و سلم را «شاه روم و خاور» یا «خاور خدای» و تور را «سالار ترکان و چین» یا «شاه چین» و به اختصار «توران شاه» می‌خواند (۲۹۵، ۶ و ۳، ۲). همزمان با دگرگونی‌های اجتماعی در دوره جم و ضحاک و از زمان فریدون به بعد است که ما با انواع حکومت‌های مطلقه جدیدی نیز روبرو می‌شویم. حدود کشور ایران که از ملیتهای مختلف تشکیل شده در زمان فریدون رسماً معین می‌گردد و ما با اسامی هفت کشور با ملیتهای مختلف روبرو هستیم: ایران، یمن، روم، خاور، باختر، چین و هند که تا هفت کتاب بعدی، یعنی تا اواخر حکومت کیخسرو- با چند استثناء- هنوز به کشور ایران تعلق دارند.^۶

۲-۲- نکته جالب دیگری که در روش تاریخ‌نویسی فردوسی به چشم می‌خورد، این است که وی در همان شش بیت اول کتاب کیومرث این سؤال اساسی را طرح می‌کند که شکل حکومت و مشروعیت آن پیش از کیومرث چگونه بوده است:

۱، ۱ سخن‌گوی دهقان چه گوید نخست	که تاج بزرگی به گیتی که جست
۲ که بود آنکه دیهیم بر سر نهاد	ندارد کس آن روزگاران به یاد ^۷
۳ مگر کز پدر یاد دارد پسر	بگوید ترا یک به یک، در به در ^۸



- ۲ که نام بزرگی که آورد پیش که را بود از آن مهتران مایه بیش^۹
 ۱،۱ پژوهنده نامۀ باستان که از پهلوانان زند داستان^{۱۰}
 ۲ چنین گفت کایین تخت و کلاه کیومرث آورد و او بود شاه^{۱۱}

طرح این سؤال در همان اول شاهنامه و قبل از پرداختن به روایات مربوط به شاهان ایران در دوران پیش از اسلام، نشان‌دهنده آگاهی فردوسی نسبت به اهمیت موضوع حکومت و معیارهای مشروعیت آن می‌باشد. وی شکی ندارد که رسم و آئین «بزرگی و تخت و کلاه» پیش از کیومرث می‌تواند به گونه دیگری بوده باشد. اما آنچه از روایات سینه به سینه به یاد مانده، اینست که آئین پادشاهی را نخستین بار کیومرث در جهان بنیاد نهاده است.

فردوسی در ابیات فوق و اصولاً در بخش اساطیری تنها دو معیار بنیادین را برای مشروعیت حکومت پادشاهی ذکر می‌کند: اول «تعلق داشتن به جمع بزرگان» و دوم دارا بودن «صلاحیت بیشتر» در میان آنان است: «که را بود از آن مهتران مایه بیش» بنابراین، پیش‌فرض مشروعیت حکومت یک شاه، تعلق وی به جمع بزرگان و داشتن «مایه» بیشتر است. در شاهنامه اطلاعات مربوط به جمع بزرگان و نقششان در حکومت و نیز معیارهای مشروعیت حکومت، متأسفانه به‌طور پراکنده آمده است. از آنجا که بحث درباره مشروعیت حکومت از یک طرف با ساختار جامعه و از طرف دیگر با نوع حکومت مربوط می‌باشد، لذا بخش عمده اطلاعاتی که مربوط به ساختار جامعه و نقش سیاسی اقشار آن است (منجمله جمع بزرگان و آزادگان) و نیز آنچه را که به انواع حکومت ربط دارد (نک الف ۴). جمع و مرتب کرده‌ام که ذیلاً به طور خلاصه ذکر می‌گردد:

۳- ساختار و نقش سیاسی جامعه و اقشار آن به روایت شاهنامه

۱-۳- جامعه اساطیری عهد کیومرث، هوشنگ و تهمورث، برای اولین بار توسط جم نظام جدیدی پیدا می‌کند. وی انسان‌ها را برحسب پیشه و کارشان به گروه‌ها و قشرهای متعددی تقسیم می‌کند. این نظام در دوره‌های بعد تدریجاً شکل تاریخی خود را می‌یابد. با توجه به روایت شاهنامه، می‌توان ساختار جامعه اقشاری ایران باستان را تقریباً به شکل زیر ترسیم کرد:

۲-۳- قشر درباری

۱-۲-۳- شاه یا شاهنشاه، شهبانو (بانوی بانوان)، شهزادگان و پادشاه در رأس قدرت مرکزی قرار دارند. تعدادی از صاحب‌منصبان و کارداران که به فرمان شاه برای انجام خدمات درباری و دولتی از قشرهای دیگر برگزیده می‌شوند، نیز به دربار تعلق دارند، مثل وزیران یا دستوران، پهلوانان و سالاران لشکر، موبدان، دانایان و بخردان، گنجوران، نویسندگان و دبیران، فرستادگان و پیام‌بران، کارداران کشوری، پزشکان، رامشگران، خوالیگران، پرستاران و پرستندگان، بندگان و کنیزان، چوپانان و اسبداران.

۲-۲-۳- شاهان (خدایان و سالاران) ایالتها، دژبانان و مرزداران که همگی هرچند در ولایت و منطقه حکمرانی خود از استقلال عمل برخوردارند، از نظر سیاسی و نظامی تحت فرمان شاهنشاه بوده، هر یک درباری کوچک با ساختار مشابه دربار شاهنشاه دارند.

۳-۳- لشکریان و سپاهیان: جهان پهلوانان، سپهبدان، سالاران سپاه، پهلوانان، گردان، ردان و سواران، سپاهی و جنگی، سلیح‌کشان و کارآگاهان: شاه در رأس لشکر و سپاه قرار دارد. ارتش وظیفه دفاع از کشور در مقابل تهاجمات بیگانه را به عهده دارد و در تمام شاهنامه، به جز در مواردی معدود آنهم در دوره جنگ‌های مذهبی و بحرانهای سیاسی، به‌ویژه در اواخر دوره ساسانی، هیچ‌گاه علیه مردم وارد عمل نشده، برعکس در مواردی که شاه مستبدانه حکومت می‌کند، با مردم بر شاه می‌شورند و از او خلع ید می‌نمایند.

۴-۳- موبدان؛ ستاره‌شماران و ستاره‌شناسان؛ افسون‌گران و جادوگران: موبد موبدان (و گاهی هم شاه) در رأس موبدان جای دارد؛ موبدان در کنار فعالیتها و وظائف مذهبی خود از جمله مشاورین شاه بوده، گاهی هم برای تعبیر خواب ویا تربیت شاهزادگان در خدمت دربارند (مثلاً در مورد شاپور اردشیر ۵۴،۲۲ به بعد) و به هنگام بحران و یا خلاء قدرت در کشور، به خصوص در بخش «ساسانیان» عهده‌دار وظائف مهمی می‌شوند. من جمله نیابت حکومت شهزادگان صغیر، مثلاً شاپور ذوالاکتاف و شاپور شاپور (۲،۲۹ تا ۴۰؛ ۶۲۵ به بعد)^{۱۲} ستاره‌شماران و ستاره‌شناسان ضمن خدمات عادی‌شان در جامعه، به شاه هم خدمت می‌کنند و همین‌طور افسون‌گران و



جادوگران علاوه بر انجام شغلشان در جامعه، در موارد خاصی (مثلاً جنگ) به شاه خدمت می‌کنند.

۴-۳- دانایان و بخردان و فرهنگیان: این افراد در دربار و در جامعه نقش مشورتی، آموزشی و تربیتی دارند.

۵-۳- دانشیان و دانش‌پژوهان: پزشکان، استادان و مهندسان، هنرمندان، رامشگران و نوازندگان. ایشان همگی در جامعه شاغل هستند و بهترین آنان در خدمت شاه می‌باشند. هنرمندان و موسیقی‌دانان در مراسم جشن و سرور دربار و نیز در آیین‌ها و شادمانی جامعه سهم مهمی دارند و بعضی از نوازندگان در دسته موزیک لشکر خدمت می‌کنند.

۶-۳- دهقانان، بازرگانان: هردو گروه به ندرت در سیاست و امور مملکتی نقشی ایفا می‌کنند، اما به لحاظ اینکه منبع تولیدی و بازرگانی مهمی هستند، در افزایش گنج شاه و پویایی اقتصاد کشور سهم عمده‌ای دارند.

۷-۳- مردم و زیردستان، برزیگران، پیشه‌وران، پیشه‌کاران، کارگران، شهروندان، روستاییان، کارگران و مزدوران تا حدّ معینی در امور کشوری سهم دارند؛ شاه از هر پیشه‌ای تعدادی را انتخاب و به کار می‌گمارد. مثلاً به عنوان سپاهی و لشکری یا جنگی؛ و یا به سمت کارداری، خوالیگری، خدمت‌گری (پرستنده و پرستار و پیشکار) و یا به شغل بندگی و خربندگی و چوپانی و اسپداری؛ تنها به هنگام شورش و قیام است که مردم می‌توانند یک نقش سیاسی داشته باشند. بلندپایگان و نامدارترین افرادی که به شش قشر اول تعلق دارند، تشکیل‌دهنده گروه بزرگانند که پادشاه در رأس آن قرار دارد.

۴- بزرگان و آزادگان

۱-۴- به روایت شاهنامه، همان‌طور که گفته شد، تعلق به گروه بزرگان شرط اولیه برای مشروعیت ادعای حکومت است. بزرگان، پایبند اصول و منش خاصی هستند که مبتنی بر سنت آزادگان و آیین شاهنشاهی ایران می‌باشد. فردوسی هرچند این اصول را به صورت یک منشور مستقل تعریف و تبیین نکرده است، اما به طور پراکنده^{۱۳} و با ارائه نمونه‌هایی از رفتار آزادگان و

پهلوانانی مثل سام، زال، رستم، فرامرز، زواره، گودرز، گیو، بیژن، زنگه، بهرام گودرز و نیز با نشان دادن رفتار کدخدایانه جهان شهریاری چون فریدون، منوچهر، کیقباد، کیخسرو و همچنین بر مثال فرزانی شاهزادگانی مانند سیاوش و اسفندیار، به این اصول و مرام اشاره می‌کند. عضویت در گروه آزادگان منوط به اعتقاد راسخ به ایدئولوژی و اصول پهلوانی و جوانمردی ایرانی و عمل کردن به آن است. در صورت تخلف از این مرام و منش حتی شاهزاده نامداری مانند طوس مورد عتاب شاه ایران کیخسرو واقع شده و به او اخطار می‌شود که شایستگی تعلق به جرگه آزادگان را ندارد (۱۳، ۲-۱۳).

۲-۴- بزرگان و آزادگان ایرانی، به ویژه در نوع حکومت شاهنشاهی با ساختار کشوری و ایالتی (نک الف ۴، ۱، ۳) از وظائف و حقوق خاصی برخوردارند. من جمله باید در مراسم بر تخت نشستن و تاجگذاری شاه حضور داشته باشند تا پادشاهی او را به رسمیت بشناسند: «بزرگان بر او آفرین خوانند» و نیز در شرایطی می‌توانند دعوی پادشاهی شاهزاده‌ای را رد کنند و یا مشروعیت حکومت یک شاه را زیر سؤال ببرند و از او خلع ید کنند. آزادگان به تبعیت از مرامشان، این را از وظائف اولیه خود می‌دانند که به شاه وفادار باشند. از حکومت وی و از استقلال ایران زمین، و مهم‌تر از همه از جامعه چند ملیتی ایران پاسداری کرده و از مردم در قبال حملات دشمنان خارجی دفاع کنند و در لشکرکشی‌ها شاه را همراهی کنند و یا به فرمان او علیه کشورهای متخاصم بجنگند. آزادگان به هنگام قحطی و بلایای طبیعی و گاهی هم برای دفع حمله حیوانات تنبّع مانند اژدها و شیر و ببر، به حمایت از مردم شتافته و علیه این پدیده‌ها مبارزه می‌کنند. اما، مهم‌تر از وظیفه وفاداری و یاری رساندن به شاه، تعهد و احساس مسئولیت ایشان در قبال ایران است تا حدی که برای حفظ حقوق مردم در مقابل حکومت ناعادلانه یک شاه می‌ایستند، ولو لازمه اینکار کنار گذاردن وفاداریشان به شاه باشد، بزرگان و آزادگان به خصوص در شرایط بحرانی یا خلاء قدرت در کشور، با هم به شور می‌پردازند تا مثلاً راهی پیدا کنند که چگونه می‌توان در چنین شرایطی به شاه یا کشور خدمت کرد، یا شاهی را که به خطا می‌رود چگونه می‌توان دوباره به راه راست هدایت کرد، در غیر این صورت به جستجوی شاه جدیدی برمی‌خیزند. این وظائف و حقوق بزرگان را می‌توان در چهارچوب ایدئولوژی حکومتی ایران



به طور کلی به مثابه یک «ارگان کنترل» در کشور تلقی کرد که از موضع «داد» و «دهش» نحوه حکومت شاه را ارزیابی کرده و در صورت لزوم مشروعیت حکومت او را مورد تردید قرار داده، او را از حکومت برکنار می‌کنند. شواهد چنین عملکردی در شاهنامه زیاد است، مثلاً در مورد رفتار نابخردانه و ماجراجویانه کیکاووس (۱۲، ۵۰ به بعد) یا تعیین جانشین برای نوذر (کتاب ۸) یا خلع ید از قباد (کتاب ۴۰) یا مسموم ساختن شیروی (کتاب ۴۴) و امثالهم. به لحاظ اهمیتی که نقش سیاسی بزرگان و آزادگان در سنت پادشاهی ایران باستان داشته است، به عنوان نمونه برداشت جهان پهلوان رستم بازگو می‌شود که در حین عصبانیت از کیکاووس، عدم صلاحیت وی را با تحقیر چنین بیان می‌کند: (۱۲، س، ۵۲۲ و ۵۳۱ تا ۵۳۴)

تو اندر جهان خود زمن زنده‌ای به کینه چرا دل بیاکنده‌ای^{۱۴}

[...]

یکی بنده آفریننده‌ام	که آزاد زاده‌ام نه من بنده‌ام
همان گاه و افسر بیاراستند	دلیران به شاهی مرا خواستند
نگه داشتم رسم و آیین و گاه	سوی تخت شاهی نکردم نگاه
نبودی ترا این بزرگی و گاه	اگر من پذیرفتمی تاج و گاه

و سپس در حالی که به کاووس پشت نموده، به لقب خود یعنی «تاج‌بخش» می‌بالد (۱۴، س، ۵۲۵):

به در شد بخشم، اندر آمد به رخس منم، گفتم، شیر اوژن تاج‌بخش
در حکومت‌های استبدادی غیرایرانی (نک ۲، ۱، ۴) چیزی که به سنت آزادگان ایران شباهت داشته باشد، نمی‌یابیم، اغریث و پیران در توران افراسیابی استثنا هستند.

۵- نوع‌شناسی یا تیپولوژی حکومت به روایت شاهنامه

- ۵-۱- حکومت پادشاهی، اعم از فرمانروایی بر ایران یا بر جهان، با آنکه ساختار جامعه کم و بیش یکسان می‌ماند، دارای انواع مختلفی است که به طور خلاصه عبارتند از:
 - ۱- حکومت مطلقه شاه که این حکومت مطلقه خود به سه شکل کلی مطرح شده:



۱-۱- حکومت عادلانه خدامحور،

۱-۲- حکومت خودکامه و استبدادی،

۱-۳- حکومت عادلانه با تقسیم قدرت به صورت ایالتی (فدرالی)،

۲- حکومت ملوک الطوائفی؛

۳- حکومت به اصطلاح «کمونیستی» مزدک.

۲-۵- حکومت مطلقه شاه

۱-۲-۵- حکومت عادلانه خدامحور^{۱۵}

چهار شاه اساطیری: کیومرث، هوشنگ، طهمورث و جم (کتاب‌های ۱ تا ۴) بر جهان فرمان می‌رانند و از ایشان با عناوین «جهان کدخدای» یا «خدیر جهان» یاد می‌شود و از کتاب ۴ به بعد با عناوینی مانند «شاه ایران زمین» (۴ و ۱۹۶)، «شاهنشاه» (۴۵،۵) یا «جهان شهریار» (۱۱۵،۶) این ۴ شهریار مشروعیت حکومت خود را از خداوند دریافت کرده‌اند. یزدان، یار و یاور آنانست و از طریق سروش با آنان ارتباط برقرار می‌کند. قدرت مذهبی و سیاسی در دست شاه است. شاه به فرمان یزدان حکومت می‌کند، در سرزمین خود عدالت را می‌گسترده و علیه بدی می‌جنگد. این چهار جهان کدخدای اساطیری بیش از هر چیز می‌کوشند که فرهنگ ابتدایی عصر حجر را ارتقاء بخشیده و همچون پیامبران انسان را به سوی خدا و تمدن رهنمون کنند. فرایندی که بعد توسط چند شاه دیگر تداوم می‌یابد.

۲-۲-۵- حکومت خودکامه و استبدادی

در این نوع حکومت، میل و اراده شاه قانون است، وی خود را نه در مقابل خداوند و نه در قبال زیردستانش مسئول نمی‌داند. این شکل حکومتی در شاهنامه به چند صورت ارائه شده است: در بخش اساطیری نمونه اول آن را در حکومت جبارانه و مستبدانه ضحاک می‌بینیم (کتاب ۵) که با ابلیس هم‌پیمان است و با کمک او پس از قتل پدر ابتدا در گنگ در هوخ (بیت المقدس)، ۳۴۱،۵ به بعد) قدرت را در دست می‌گیرد و سپس بر جهان حکومت می‌راند. نمونه دیگر را در پادشاهی افراسیاب، شاه توران، مشاهده می‌کنیم (کتاب‌های ۸ تا ۱۳) و در بخش نیمه تاریخی در



پادشاهی استبدادی ارجاسپ، نواده افراسیاب (کتاب ۱۵). این دو با دیوان همدستند و جادوگر (۱۳، ۱۲۳؛ گ، ۲۱۲۳ و ۲۴۸۶: «جادو افراسیاب»؛ ۱۵، ۵۲: «جادو و ارجاسپ»).

هرچند این سه حاکم مستبد به وساطت مشاوران نیک‌اندیشی که در اختیار دارند، گهگاهی در کشورشان عادلانه رفتار می‌کنند، اما خود شخصیتی متزلزل و ناپایدار دارند.^{۱۶} در این نوع حکومت هرگونه مخالفت یا انتقاد خیرخواهانه‌ای علیه شاه مستبد با مجازات اعدام مواجه می‌شود؛ اغریث به برادرش افراسیاب به خاطر حکومت جبارانه و غیرعادلانه وی، هشدار می‌دهد. اما افراسیاب این هشدار را بی‌معنی می‌داند و اغریث را که همواره به او وفادار بوده، با دست خود می‌کشد. بنابراین جای تعجبی نیست که در این نوع حکومت، هیچ‌گونه قیامی از جانب مردم و یا خلع ید حاکم توسط بزرگان و مردم به چشم نمی‌خورد. هر سه شاه مستبد باید به‌وسیله یک قدرت خارجی، یعنی ایرانی برکنار گردند.^{۱۷}

در شاهنامه به انواع ضعیف‌تری از استبداد شاهی نیز برخورد می‌کنیم، من جمله شاهانی که معمولاً عادلانه فرمانروایی می‌کنند، اما گاه به گاه راه خودکامگی را در پیش می‌گیرند و جبارانه عمل می‌کنند. در این موارد اغلب امکان خلع ید و یا اصلاح شاه بر اثر وساطت و خیرخواهی بزرگان و آزادگان وجود دارد (نک الف ۲، ۳). جم ابتدا کاملاً عادلانه و برای سعادت مردم حکومت می‌کرد، اما بعد خود را خدا دانست و مستبدانه رفتار کرد و سرانجام بر اثر طغیان مردم لشکریان برکنار شد. مثال دیگر شاهنشاهی کیکاووس است (کتاب ۱۲) که توسط دیو و ابلیس از راه راست منحرف شده، اما با وساطت سردار آزاده خود گودرز، توبه می‌کند و باز به راه راست برمی‌گردد، همین‌طور نوذر (کتاب ۸) و گشتاسب (کتاب ۱۵). نمونه‌های دیگر استبداد موقت را در حکومت بهمن (کتاب ۱۶) و در بخش تاریخی شاهنامه در پادشاهی یزدگرد بزه‌کار (کتاب ۳۴)، قباد (کتاب ۴۰)، هرمزد نوشیروان (کتاب ۴۲) و شیروی (کتاب ۴۴) می‌بینیم.

۳-۲-۵- حکومت عادلانه «شاهنشاهی» با تقسیم قدرت به صورت ایالتی یا به اصطلاح «فدرالی»

در این نوع حکومت که شامل فرمانروایی بر ایران و چند کشور مجاور آن می‌باشد، شاهنشاه در رأس هرم قدرت کشوری و ایالتی قرار دارد. شاهان ایالتی ایرانی و نیز متحدان غیرایرانی شاه هرچند در حیطه حکومتی خود از نوعی خودمختاری و آزادی عمل برخوردارند، اما تحت فرمان



شاهنشاه می‌باشند. شاهان ایالتی اغلب ایرانی‌تبارند، مثل سام، زال یا رستم (شاه سیستان)، گودرز (شاه اصفهان)، گرگین (شاه خوزستان)، مهرباب (که از طرف پدر به ضحاک نسب می‌برد، در عهد منوچهر، شاه کابل ولی تابع سام است). از طرف دیگر شاهان چند کشور مجاور نیز متحد شاهنشاه ایران می‌باشند، مثل رای، مهراب و شنگل (شاهان هند و نیز دیگر ادیان هند)، سرو؛ نعمان و منذر (شاهان یمن)، ساوه (خاقان چین و چندین خاقان دیگر)، شاهان ارمنستان، ترکستان، هیتال و ندرتاً قیصر روم، اینان همگی مادام که در کشورشان عادلانه حکومت می‌کنند، از خودمختاری برخوردارند، در غیر این صورت شاهنشاه ایران به درخواست مردم آنجا، در حکومت ایالتی دخالت می‌کند، ولو با اعمال قدرت نظامی، شاهان ایالتی و متحدان غیر ایرانی سالانه یا از روی رغبت هدایایی را برای وی ارسال داشته و یا باج‌گزارند. در مواردی که ایجاب کند، با سپاهیان خود در خدمت شاهنشاه قرار می‌گیرند. ایشان در قبال تعهدات خود، هر زمان که نیاز باشد، از حمایت شاهنشاه ایران برخوردار می‌گردند. مثلاً در ایام قحطی یا فاجعه‌های طبیعی و یا هنگامی که مورد تجاوز دشمن قرار می‌گیرند. بعضی از شاهان ایالتی و پهلوانان ایرانی و همچنین تعدادی از موبدان و بخردان به عنوان مشاور به شاه خدمت می‌کنند و وی به آنها وظائفی در امور کشوری محول می‌کند. در این نوع حکومت، بزرگان و آزادگان ایرانی از وظائف و حقوق خاصی برخوردارند. (نک الف ۲،۳)

در بخش اساطیری شاهنامه، به جز مستبدانی چون ضحاک و افراسیاب، بقیه شاهان هرچند قدرت مرکزی را به‌طور مطلق در دست دارند، اما با داد و دهش حکومت می‌کنند. شاهنشاه معتقد به پروردگار است و اشاعه دین و گسترش عدالت بخش مهمی از حکومت او را تشکیل می‌دهد. با این حال از زمان جم به بعد، موبدان تشکیلاتی مستقل از حکومت شاه دارند که در رأس آن موبد موبدان (و گاهی هم شاه) قرار دارد. در بخش نیمه تاریخی، گشتاسب و اسفندیار برای اشاعه دین زردشت دست به جنگ‌های مذهبی زده و علیه مهرکیشان (آیین میتراپی) در ایران و توران می‌جنگند. (کتاب ۱۵) در بخش تاریخی شاهنامه هم تعدادی از شاهان خود را حامی و پاسبان دین می‌دانند.



در شاهنامه این نوع حکومت، یعنی شاهنشاهی دیندار، بیشتر مشاهده می‌شود و فردوسی نمونه‌های متعددی از آن را نقل کرده است. مثلاً شاهنشاهی فریدون (کتاب ۶)، منوچهر (کتاب ۷)، نوذر (کتاب ۸)، زو (کتاب ۹)، گرشاسپ (کتاب ۱۰)، کیقباد (کتاب ۱۱)، کیکاووس (کتاب ۱۲)، کیخسرو (کتاب ۱۳)، لهراسپ (کتاب ۱۴)، گشتاسپ (کتاب ۱۵)، بهمن تا دارا (کتاب‌های ۱۶ تا ۱۹)، اردشیر بابکان (کتاب ۲۲) و اعقاب وی (کتاب‌های ۲۳ تا ۲۸)، شاپور ذوالاکتاف (کتاب ۲۹) و اعقاب او (کتاب‌های ۳۰ تا ۳۳)، بهرام گور و فرزندان و نواده‌های او (کتاب‌های ۳۵ تا ۳۹) انوشیروان (کتاب ۴۱) و با دینداری محدودتری، پادشاهی بقیه شاهان ساسانی (کتاب‌های ۴۴ تا ۵۰).

۳-۵- حکومت ملوک الطوائفی

برخلاف صور حکومتی ذکر شده که در آنها اعمال قدرت از مرکز صورت می‌گیرد، در حکومت اشکانیان این مرکزیت وجود ندارد و حکومت فقط جنبه ایالتی و طایفه‌ای دارد، یعنی «ملوک الطوائفی» است. روایت شاهنامه درخصوص تعداد این «طوائف» و شکل حکومتی هر منطقه بسیار کوتاه است: ۱۵ بیت از ۲۰ بیت (۴۲، ۲۱ تا ۶۱). فردوسی درباره اشکانیان چیزی بیش از چند نام پیدا نکرده بوده است:

۳۶، ۶۱: از ایشان بجز نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

فقط روایت مربوط به اردوان، حاکم شیراز و اصفهان و نیز داستان فرماندارش بابک در فارس مشروح نقل شده است، جمعاً ۳۷۱ بیت (۵۹، ۳۱ تا ۴۳۰). بر پایه این دو روایت می‌توان استنتاج کرد که در هر یک از این ایالتها، یک نوع حکومت شاه محور رایج بوده که می‌توان آن را نمونه کوچکی از حکومت پادشاهی با تقسیم قدرت به صورت شهری قلمداد کرد.

۴-۵- حکومت به اصطلاح «کمونیستی» مزدک

در شاهنامه، در مقابل انواع حکومتی که قبلاً عنوان گردید، تنها یک مدل مینیاتوری از حکومت به اصطلاح «کمونیستی» به سبک مزدک قرار داده شده است. فردوسی هرچند داستان مزدک و طریقت وی را در عهد پادشاهی قباد آورده، (۹، ۴۰ به بعد) ولی نتایج فاجعه‌بار یک چنین «اجتماع بی طبقه» ای را نه در زمان قباد و نه در دوران انوشیروان (کتاب ۴۰ و ۴۱) نشان نداده،

بلکه پیش از آنها، یعنی در کتاب بهرام گور (۳۵ ب، ۳۵۴ تا ۴۵۰) و آنهم بر مبنای تشکیلات اداری یک روستا آورده بی‌آنکه به مزدک و آیین او اشاره‌ای بکند. خلاصه داستان چنین است: بهرام ضمن گردش به دور کشورش برای تنبیه اهالی یک روستای آباد که در رفاه کامل به سر می‌برند و (شاید به همین دلیل) به شاه توجه لازم را معطوف نداشته‌اند، به توصیه یکی از مشاورانش دستور می‌دهد که نظام اداری روستا را تغییر دهند. براساس این فرمان که در آغاز همه را شاد می‌سازد، اهالی روستا از هر نظر برابر اعلام می‌گردند (حال چه جوان یا پیر، دانا یا نادان)، و نیز مالکیت خصوصی، ازدواج و هرگونه برتری فردی و اجتماعی و صلاحیت بیشتر و حتی مشروعیت اداری کدخدا از میان برداشته می‌شود. نتایج این نظام جدید در روستا فاجعه‌انگیز است: هرج و مرج، دزدی و قتل. دیری نمی‌پاید که روستا به دست اهالیش ویران گردیده و از سکنه خالی می‌شود. بدین ترتیب مجازات شاهانه تحقق می‌یابد. واضح است که فردوسی این نوع نظام اداری و اجتماعی را مطلقاً مردود می‌داند.

(ب) مشروعیت حکومت

۱- به استثناء مدل به اصطلاح «کمونیستی» مزدک که هر نوع حکومت شاهی را رد می‌کند، مشروعیت سه نوع دیگر عمدتاً براساس همان معیار اولیه که قبلاً ذکر شد، تبیین شده است. (۴، ۱، ۱، ۴ و ۳، ۱، ۴) یعنی براساس «مایه بیشتر در بین برتران». شرایط تعلق به گروه «برتران» یعنی بزرگان و آزادگان قبلاً عنوان شد. اما برتری «پایه» یا «مایه» براساس یک یا چند معیار کیفی تبیین می‌گردد که ذیلاً با ویژگی‌های خاصی که دارند، ذکر می‌شود:

۱-۱- فر؛

۱-۲- آموزش و دانش (رای و خرد)؛

۱-۳- افسون و جادو.

۱-۱- فر (در فرس باستان، فرته، به زبان اوستائی: خورته)^{۱۸}

فردوسی در شاهنامه بین سه نوع فر تمایز قائل است که می‌توانند به تنهایی یا توأم موجب تقویت ادعای حکومت یا باعث مشروعیت آن گردند، بدین ترتیب:



(۱) فرّ کیانی / فرّ شاهی / فرّ شاهنشاهی؛ فرّ ایزدی؛ (۳) موبدان.

۱-۱-۱- فرّ شاهی

نسب شاهی داشتن یا اصل موروثی بودن پادشاهی در سنت حکومتی ایران قبل از اسلام و به همین ترتیب در روایت شاهنامه نقش محوری دارد. شاهزادگانی که با استناد به «فرّ شاهی» مدعی حکومت می‌گردند، این ادعای خود را یا بر این پایه استوار می‌کنند که فرزند ارشد شاه و یا از نسل یک شاه هستند و بنا بر این حکومت را به ارث می‌برند. حتی حکام مستبدی مثل ضحاک و افراسیاب مشروعیت پادشاهی خود را اولاً براساس نسب شاهی خود توجیه کرده و ثانیاً با اعمال زور و ایجاد خفقان در جامعه، حکومت را به‌دست می‌گیرند.

۱-۱-۱- فرّ شاهی به مفهوم موروثی بودن حکومت، شامل حال کلیه شاهزادگان شده و در واقع تعلق شاهزاده را به گروه بزرگان تضمین می‌کند. ولی به تنهایی نمی‌تواند شرط کافی برای مقبولیت ادعای شاهی باشد^{۱۹}، مثلاً ماجرای سلم و تور که اولی بر این تأکید دارد که پسر ارشد است و دیگری خود را به‌دلیل برتری در رزم‌آوری لایق ولیعهدی می‌داند، اما پدرشان فریدون انتخاب بر پایه اصل جامع‌اللاحظا بودن صلاحیت را مَرَج دانسته و بر ولیعهدی ایرج رأی می‌دهد که صلاحیتش از هر لحاظ بیشتر است. لزوم صلاحیت بیشتر در مورد جانشینی نوذر نیز مطرح می‌شود: بزرگان، ادعای طوس و گسته‌م فرزندان نوذر را با آنکه از فرّ شاهی برخوردارند، به دلیل عدم کفایت صلاحیتشان رد می‌کنند و زو طهماسب را که نسبش به فریدون می‌رسد، به شاهی برمی‌گزینند، چون مضاف بر فرّ شاهی «زور کیانی داشت و فرهنگ گو بود». زال آزاده در جمع بزرگان، دلائل مربوط به رد ادعای طوس و گسته‌م و نیز معیارهای انتخاب شاه نو را به این شرح بیان می‌دارد (کتاب زو):

بیاید یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخنها بیاد

[...]

- | | |
|------------------------------|-------------------------|
| ۶ اگر داری طوس و گسته‌م فر | سپاهست و گردان بسیار مر |
| ۷ هر آن نامور کو نباشدش رای | بتخت بزرگی نباشد سزای |
| ۸ نزیبید بریشان هم تاج و تخت | بیاید یکی شاه پیروز بخت |

۹ که باشد بدو فره ایزدی بتابد ز گفتار او بخردی

۱۰ ز تخم فریدون بجستند چند یکی شاه، زیبای دخت بلند

مثال‌های دیگر: بزرگان و لشکریان برای جانشینی گرشاسپ زو که فاقد پسر است، بار دیگر در خلأ قدرتی که به این علت به وجود آمده، کیقباد را که از نژاد فریدون است، می‌جویند و تخت شاهی را بدو می‌سپارند (۱۵۴، ۱۰ به بعد). در دوران حکومت قباد ساسانی که از روی حسادت و ترس، سردار توانمند و استاندار وجیه‌المله و وفادار خود سوفرای را ناجوانمردانه دستگیر و به قتل رسانده است، مردم، غمگین و خشمناک می‌شوند و علیه قباد قیام می‌کنند (۱۰۵، ۴۰-۱۲۲):

۴۰، ۱۱۴ برآشفت ایران و برخاست گرد همی هر کسی کرد ساز نبرد

سپس لشکریان، با نادیده گرفتن فره شاهی قباد، او را به زنجیر می‌کشند و برادرش جاماسپ را به شاهی برمی‌گزینند:

۴۰، ۱۲۰ که کهتر برادر بد و سر فراز قبادش همی پروریده بناز

۱۲۱ ورا برگزیدند و بنشانند به شاهی بر او آفرین خواندند

۱۲۲ به آهن بیستند پای قباد ز فر و نژادش نکردند یاد

بنابراین، فره شاهی به تنهایی برای مشروعیت حکومت کافی نیست.

۱-۱-۱-۲ در چهارچوب اصل موروثی بودن حکومت، تملک اسباب و نمادهای قدرت شاهی، در تأکید ادعای حکومت نقش مهمی ایفا می‌کند.^{۲۰} این نمادهای شاهی، نه تنها موجب تقویت مشروعیت حکومت می‌گردند، بلکه یکی یا تعدادی از آن می‌تواند این مشروعیت را پایه‌گذاری کند (نک به ۲۶۶، ۱۰ به بعد ۱۲، ۱۳ به بعد). مهم‌ترین این اسباب و نمادها عبارتند از تخت شاهی، تاج، انگشتری و مهر (۳۰۰، ۶، ۱۱۲۱ به بعد)، درفش فریدون (۱۱۶۶، ۷ به بعد) یا درفش کاویانی، گرز فریدون، (گرزه گاوسر ۵، ۳؛ ۸۳ به بعد؛ ۱۱۶۵، ۷) و گنج.

در کنار فره شاهی و اسباب و نمادهای شاهی، احراز حکومت به فرمان یزدان، یعنی داشتن فره ایزدی، در مشروعیت حکومت نقش تعیین‌کننده‌ای دارد:



۲-۱-۱- فرّ ایزدی:

۱-۱-۲-۱- همان‌طور که گرگور آن در پژوهش خود در مورد «مشروعیت مذهبی حکومت شاهان هخامنشی» عنوان نموده است، حکومت براساس فرمان اهورا مزدا، از زمان داریوش بزرگ به بعد یکی از مهم‌ترین منشورهای حکومتی ایران باستان بوده است.^{۲۱} بازتاب ادبی این مطلب را در بخش اساطیری شاهنامه به صورت «فرّ ایزدی» مشاهده می‌کنیم. مثلاً در داستان هوشنگ:

۲، ۵ به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بسته کمر

در بخش اساطیری، چندین شاه به فرمان یزدان حکومت می‌کنند و همین امر موجب «تابش نور ایزدی» از چهره آنان می‌گردد که درعین حال دال بر مشروعیت حکومتشان نیز می‌باشد (نک الف ۱، ۴، ۱، حکومت عادلانه خدا محور).

شرایطی که موجب دریافت فرّ ایزدی می‌شود، عبارت است از:

- ایمان به یزدان نیک و ستایش او (دینداری)؛

- مبارزه علیه بدی (ظلم و استبداد)؛

- پایبندی به اصل دادگری و نیکی و حکومت بر پایه عدالت اجتماعی (داد و دهش).

کیومرث، اولین شهریار جهان، فقط از فرّ ایزدی برخوردار است. هوشنگ، جم و منوچهر به هنگام به‌دست گرفتن قدرت هم دارای فرّ شاهی و هم فرّ ایزدی هستند. تهمورث و فریدون، که از فرّ شاهی برخوردارند، فرّ ایزدی را در حین حکومت دریافت می‌کنند. تهمورث آن را پس از گذراندن یک دوره زهد و سلوک و تزکیه کامل نفس کسب می‌کند:

۳، ۲۶ چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید از او فره ایزدی

و فریدون به دلیل حکومت عادلانه‌اش، شاپور ذوالاکتاف، شاه ساسانی نیز، هرچند از فرّ ایزدی برخوردار نیست، به هنگام احراز حکومت، آنچنان فرّی از او می‌تابد که گویا فرّ ایزدی است:

۲۹، ۱۰ تو گفתי همی فره ایزدیت بر او سایه رایت و بخردی است

فرّ ایزدی می‌تواند بر اثر استبداد و یا حکومت غیرعادلانه خاموش و تیره گردد، مثلاً در

مورد جم:

۴، ۱۸۷ از آن پس برآمد ز ایران خروش پدید آمد از هر سوئی جنگ و جوش

[...]

۱۹۰ بر او تیره شد فره ایزدی بکژی گرائید و نابخردی

۲-۱-۱- جالب اینکه در شاهنامه در مقابل فره ایزدی، ضد آن نیز ارائه شده است. یعنی نشان پلیدی و خباثت در چهره یا روی اعضای بدن شاه بیدادگر. این خصلت را در شاهانی می‌بینیم که با اهریمن همدستند. در میان شاهان اساطیری که حکومتی مستبدانه و جبارانه دارند، شاهانی داریم مانند ضحاک ماردوش و افراسیاب هولناک. فردوسی در مقابل این چهره‌های خبیث، چهره شاهان اساطیری را که از پرتو فره ایزدی برخوردارند، به خورشید تابان و زیبایی ماه تابنده تشبیه می‌کند، مثل کیقباد که چهره‌اش مانند ماه تابان است و همین‌طور شاهانی که از نسل او هستند (۱۸۲، ۱۰؛ ۳۳۴، ۱۳ به بعد). بدین ترتیب فره ایزدی از یک بعد زیباشناختی نیز برخوردار است. فردوسی در مورد کیومرث چنین می‌گوید:

۱۲، ۱ به گیتی درون شاه سی سال بود به‌خوبی چوخورشید، برگاه بود

و همین‌طور درباره جم:

۴، ۵۱ چو خورشید تابان میان هوا نشسته بر او شاه فرمانروا

حکام مستبد (نک الف ۴، ۱، ۲) فاقد پرتوی زیبا یا نیک می‌باشند که خاص شاهان با داد و دهش است (نک الف ۴، ۱، ۱ و ۴، ۱، ۳) اما همان‌طور که گفته شد، زیبایی شاه دادگر به محض آنکه از راه راست منحرف گردد و بداندیشی را در پیش گیرد و یا به دروغ متوسل شود، به تیرگی می‌گراید.

(۴، ۵۱)؛ این را از زبان شاپور اردشیر بشنویم:

۳۲، ۵۷۴ رخ پادشاه تیره دارد دروغ بداندیش هرگز نگیرد فروغ

- بگذریم از اینکه سعدی بدی را ذاتی و موروثی می‌داند: پرتو نیکان نگیرد آنکه بنیادش بد است

. ...



۳-۱-۱- بنا به شواهد متعددی که در شاهنامه آمده است، فردوسی برای یزدانپرستی شاه ارزش زیادی قائل شده، زیرا به عقیده وی از راه دینداری است که می‌توان به عدالت اجتماعی برای همگان رسید:

۳۲، ۵۶۹ چه گفت آن سخن‌گوی با آفرین که چون بنگری مغز داد است دین

چه در روایت شاهنامه و چه از دیدگاه فردوسی، معیار «عدالت اجتماعی» (داد و دهش) در رابطه با «فرّ شاهی» و «فرّ ایزدی» یک نقش محوری در سه بعد پیدا می‌کند، یعنی بعد سیاسی، اخلاقی و زیباشناختی، فردوسی حکومتی را که بر پایه عدالت اجتماعی یا به عبارت وی بر پایه «داد و دهش» استوار است، ستایش می‌کند و از نظر او فقط شاه دادگر، زیبای تخت بلند و در خور تاج و گاه است. (۹، ۱۰)^{۲۲}

۴-۱-۱- مشروعیت حکومت به شاهانی که به هنگام احراز حکومت دارای فرّ ایزدی هستند، از قبل اعطا شده است. در موارد دیگر، فرّ ایزدی به شاهی عطا می‌شود که دیندار و عادل بوده، به داد و دهش پرداخته و عدالت اجتماعی را برقرار کرده باشد. «دینداری و عدالت» در شاهنامه نه تنها زیربنای مشروعیت پادشاهی خدا محور و شاهنشاهی عادلانه فدرالی را تشکیل داده، بلکه خود محور اصلی این نوع حکومت است: مثلاً پادشاهی جم (۲، ۴ به بعد)، فریدون (۴، ۶ به بعد و ۳۶ به بعد)، منوچهر (۷، ۹ به بعد و ۱۶ به بعد)، زو (۹، ۹ به بعد)، کیقباد (۱۱، ۲۰۹ به بعد)، کیخسرو (۱۳، ۲۱ به بعد)، گشتاسب (۱۵، ۲۵ به بعد)، اسکندر (۲۰، ۳۲ به بعد)، اردشیر بابکان (۲۲، ۵ به بعد)، شاپور اردشیر (۲۲، ۸ به بعد)، اورمزد شاپور (۳۴، ۵ به بعد) و اعقاب او، شاپور ذوالاکتاف (۳۹، ۱۰ و ۴۱، ۶ به بعد)، انوشیروان و دیگران. فردوسی از شاهان عادل به نیکی یاد می‌کند و آنان را «شاه با داد و یزدانپرست»، «شاه با داد و دهش» یا «شاه با داد و بخشش» و نیز «شاه با داد و آرام» می‌خواند.

۵-۱-۱- این آخرین عنوان، یعنی شاه با «داد و آرام» جنبه‌های مهم دیگری را نیز در برمی‌گیرد: «ایمنی»، «آرامش (صلح)» و «شادی». شاه دادگستر به همان اندازه که به عدالت اجتماعی توجه دارد، باید «امنیت»، «آرامش» و خوشی را برای همه افراد جامعه فراهم کند. فردوسی به کرات به

۲۲، ۴۵۷ شما را خوشی جستم و ایمنی
۲۲، ۵۷۶ اگر پادشاه از گنج آورد
۵۷۷ کجا گنج دهقان بود، گنج او
۵۷۸ نگهبان بود شاه گنج ورا

نهان کردن کیش اهرمنی
تن زيردستان به رنج آورد
وگر چند بر کوشش رنج او
به برآورد نيز رنج ورا

۴، ۳ کمر بست با فرّ شاهنشهی جهان سر به سر گشت او را رهی
 ۶ منم، گفت با فرّه ایزدی همم شهریاری و هم موبدی
 منوچهر نیز از هر سه فرّ برخوردار است. وقتی قدرت را در دست می‌گیرد، می‌گوید:
 ۷، ۷ همم دین و هم فرّه ایزدی است همم بخت نیکی و دست بدی
 و بزرگان کشور متعاقباً حکومت جهانی وی را با کلمات زیر به رسمیت می‌شناسند:
 ۷، ۲۸ ترا باد جاوید تخت ردان همان تاج و هم فرّه موبدان

فرّ موبدی، هرچند خود تعیین‌کنندهٔ مشروعیت حکومت نیست، همانند فرّ شاهی موجب تقویت آن می‌گردد. هرچند دینداری یک شاه الزاماً موجب اعطای فرّ ایزدی بدو نیست، موجب مقبولیتش در جامعه می‌گردد. در شاهنامه شاهان زیادی حکومت خود را بر پایهٔ دینداری و دین گستری استوار کرده‌اند. مثل کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، منوچهر، کیخسرو، لهراسپ، گشتاسپ، داراب، اردشیر بابکان، شاپور، اورمزد، بهرام اورمزد، شاپور ذوالاکتاف، انوشیروان و تعدادی دیگر.



۲-۳-۱-۱- نقش پیامبرانه شاه آنطور که در عهد اولین چهار شاه اساطیری به چشم می‌خورد، در واقع با حکومت ضحاک دگرگون می‌شود. او با ابلیس هم‌پیمان است و خود را مقید به دین ایزدی نمی‌داند (مقایسه شود ۴۲،۵). لذا نقش رهبری مذهبی که در کتاب چهارم در دست موبدان و جم قرار داشت، از کتاب ضحاک به بعد عملاً به موبدان تفویض گردیده است.^{۳۳} با جدایی دین از حکومت، دین از تشکیلات خاص خود برخوردار می‌شود و این امر تا پایان شاهنامه پابرجا می‌ماند.

جدایی دین از حکومت در واقع یکی از ویژگی‌های حکومت شاهنشاهی فدرال است (الف... ۳،۱،۴) اینکه گاهی یک شاه که دینداری و عدالت را محور برنامه حکومت خود قرار داده است، خود در رأس هرم مذهبی قرار می‌گیرد، به منزله تداخل تشکیلات دینی و حکومتی نیست. جم، فریدون، منوچهر، گشتاسپ و یا اردشیر بابکان با دین‌گستری خود در واقع از رسالت موبدان حمایت می‌کنند.^{۳۴} اینان و نیز بقیه شاهان اغلب از موبدان خود راهنمایی‌های اخلاقی و سیاسی لازم را دریافت می‌کنند، به خصوص در بخش تاریخی شاهنامه، مثل شاپور اردشیر (۲۶،۲۲)، بهرام بهرام (۴،۲۵ به بعد)، شاپور ذوالاکتاف (۱۰،۲۹ به بعد و ۵۹۲ به بعد)، قباد و انوشیروان (۳۳۳،۴۰) و تعدادی دیگر.

فردوسی موضوع جدایی دین از حکومت را در نصایح اردشیر بابکان به پسرش شاپور به روشنی بیان ولی تأکید می‌کند که دین و حکومت باید همچون دو برادر نسبت به یکدیگر نقش حمایت‌کننده داشته باشند:

۲۲، ۵۵۹ چو بر دین کند شهریار آفرین	برادر شود پادشاهی و دین
۵۶۰ نه بی‌تخت شاهی بود دین به پای	نه بی‌دین بود شهریاری به جای
۵۶۱ دو بنیاد یک بر دگر یافته	برآورده پیش خرد تافته
۵۶۲ نه از پادشاه بی‌نیاز است دین	نه بی‌دین بود شاه را آفرین
۵۶۳ چنین پاسبانان یکدیگرند	تو گوئی که در زیر یک چادرند
۵۶۴ نه آن زمین نه این زان بود بی‌نیاز	دو انباز دیدمشان نیک ساز

۲- آموزش و دانش (رای و خرد)

۲-۱- در آیین حکومتی ایران، به‌ویژه در دو نوع حکومت عادلانه (الف ۱، ۲ و ۳، ۱، ۴)، «خرد و رای» از اهمیت بسیاری برخوردار است. لذا آموزش شاه و مردم برای کسب دانش و هنر و اصولاً بخردی، یک نوع وظیفه فردی و جمعی و یا یک ضرورت ملی تلقی می‌گردد.^{۲۵} نظر فردوسی نیز چنین است. وی مثال‌های متعددی را که دال بر این ضرورت است، ارائه داده است. آموزش نه تنها برای قشر درباری که در هر حال از امتیازات مادی فراوانی بهره‌مند است، ضروری اعلام گردیده بلکه برای تمام اقشار جامعه از پیر و جوان نیز واجب است. اندرز اردشیر بابکان به مردم شاهد این مطلب است:

۲۲، ۶۸ دگر آنکه دانش مگیرید خسوار اگر زیردستید، اگر شهریار

[...]

۴۸۷ زمانی میاسای از آموختن اگر جان همی خواهی افروختن

و یا از زبان شاپور ذوالاکتاف:

۴۹، ۶۴۷ بیاید خرد شاه را ناگزیر هم آموزش مرد برنا و پیر

۲-۲- آموزش لازم برای شاه

در آموزش شاهزاده یا شاه به این امر کاملاً توجه می‌شود که با دانش زمان خود مجهز و از خرد و رای برخوردار شود و بر سنن و تاریخ گذشته ایران نیز به خوبی آگاهی یابد، موضوعی که فردوسی اغلب بدان اشاره می‌کند، مثلاً در کتاب زو:

۹، ۶ بیاید یکی شاه خسرو نژاد که دارد گذشته سخن‌ها بیاد

به روایت شاهنامه، آموزش شاه در سطوح مختلفی انجام می‌شود. فردوسی، همانطور که قبلاً ذکر شد، بالاترین ملاک مشروعیت حکومت را در «برتری» و «صلاحیت بیشتر» می‌داند. لذا به آموزش همه جانبه شاه با نظری بسیار مثبت نگاه می‌کند. فقط اولین شاه اساطیری است که در پرتو فرآیندی از حکمت و فرهیختگی پیامبرگونه‌ای برخوردار است. بقیه شاهان باید صلاحیت رهبری و برتری سیاسی و نظامی خود را از طریق آموزش کسب کرده باشند. به عبارت دیگر فقط از طریق آموزش همه جانبه و مخصوص رتبه شاهی است که می‌توان برتری اخلاقی،



سیاسی، اقتصادی و نظامی را احراز کرده، برای حکومت برنامه‌ای منسجم ارائه داد. قبل از پرداختن به این موارد، به جنبه مهم دیگری از آموزش شاهی توجه کنیم که شامل تربیت شاه در دوران کودکی و نوجوانی است.

۱-۲-۲- تربیت

شاه باید آیین‌های حکومت، وظایف، تشریفات درباری و همچنین مهارت و کارآمدی در امور اخلاقی، سیاسی، اقتصادی و نظامی را در سنین کودکی و نوجوانی هم در خانواده و هم نزد بهترین آموزگاران جامعه فراگیرد. در شاهنامه نقش آموزگاران، به‌ویژه نقش پدر در آموزش و تربیت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. کیومرث راه و روش حکومت را خود به نوه‌اش هوشنگ می‌آموزد و او را آماده جانشینی خود می‌کند (۱، ۵۶ تا ۶۱)؛ تهمورث به‌وسیله دستورش «شیداسپ» آموزش می‌بیند (۳، ۲۵)، فریدون شخصاً سه پسرش را که از تربیتی کامل بهره‌مند شده‌اند، به آزمون می‌کشد و سپس ایرج را که از هر نظر دارای صلاحیت بیشتری است، به جانشینی خود برمی‌گزیند (۶، ۲۰۲ تا ۳۲۰). پس از قتل ایرج به دست برادرانش، فریدون نوه خود منوچهر را برای جانشینی تربیت می‌کند و آموزش‌های لازم را به او می‌دهد و پس از آنکه بر دو عموی بدکنش پیروز می‌گردد، تخت شاهی را به او واگذار می‌کند (۶، ۶۲۰ به بعد، ۱۱۲۵ به بعد)؛ رستم منش پهلوانی و آزادگی، آیین بار و نیز فنون و بزم را به شاهزاده سیاوش همچون فرزند خود می‌آموزد (۵۱۲، ۸۱ تا ۹۵). اردشیر بابکان بهترین آموزش را هم نزد نیا و هم پیش آموزگارش فرا می‌گیرد (۲۰، ۱۱۷ به بعد).

فردوسی مثالهای بارزی را در این مورد که ممکن است هر پدری صلاحیت تربیت فرزندش را نداشته باشد، ارائه داده است: به خواسته بزرگان کشور، شاهزاده جوان بهرام گور را برای آنکه خوی بد و مستبدانه پدرش یزدگرد بزه‌کار را تجربه نکند و سرمشق خود قرار ندهد، از خانه پدری دور می‌کند و برای تربیت به مندر شاه یمن می‌سپارد (۳۴، ۴۵ تا ۲۲۸). به جهت اهمیت زیادی که امر آموزش و پرورش برای شاهان دارد، فردوسی برنامه تعلیم و تربیتی را که مندر برای بهرام گور در نظر گرفته است، به‌طور مشروح نقل می‌کند (۸۰ بیت). برنامه تربیتی و آموزشی که طی چندین سال توسط هیئتی بین‌المللی، شامل دایگان و مربیان و آموزگاران برگزیده

از کشورهای مختلف، تقریباً تمام مراحل رشد بدنی و معنوی شاهزاده و نیز همه بخشهای علوم، هنر و مهارت‌های آن روزگار و حتی آموزش زبان‌های خارجی و نیز آموختن راه و رسم زناشویی و کنیزپروری را دربرمی‌گیرد (۳۴، ۸۷ تا ۱۶۷).

قباد برای تربیت پسرش انوشیروان، او را به فرهنگیان می‌سپارد:

۴۰، ۱۹۸ برین گونه تا گشت کسری بزرگ یکی کودکی شد دلیر و سترگ

ج

ج

۱۹۹ به فرهنگیان داد فرزند را چنان تازه شاخ برومند را

ج

ج

به‌طور کلی مهم‌ترین مواد آموزشی ویژه عبارتند از مراسم و آیین‌های درباری؛ سنن و آیین‌های مذهبی؛ لشکرآرایی و فنون رزم‌آوری و شهنشاهی، کین‌آوری و مبارزه تن به تن و پهلوانی در جنگ (من جمله جنگ علیه اژدها، شیر و امثالهم)؛ مراسم جشن و شادی در آیین‌های ملی و دیگر مناسبت‌ها مثل مراسم سوگ؛ دانش و فن‌آوری؛ حکمت، تاریخ، طب، ستاره‌شناسی و دیگر زمینه‌های دانشمندی؛ هنرها؛ سوارکاری، شکار؛ ورزش؛ چوگان، تیرزنی؛ افسون و غیره. تسلط بر این مواد و نیز آگاهی‌های حاصله از تجربیات فردی و دانش تاریخی، ضامن برتری شاه و مشروعیت حکومت وی خواهد شد.^{۲۶}

بخش مهمی از تعلیم و تربیت شاهی به کسب برتری در امور کشوری و نظامی تخصیص

دارد، که اینک بدان می‌پردازیم:

۲-۲-۲- برتری سیاسی و نظامی

شاهانی که دارای چنین خصلتی هستند، در شاهنامه از ارج فراوانی برخوردارند. شرح آبادانیها، اندرزا و آموزشهایی که به زیردستان خویش می‌دهند و نیز شرح لشکرکشی‌های موفقیت‌آمیزشان، بخشهای وسیعی از متن را به خود اختصاص داده است. در بخش اساطیری هرچند کارکردها و جنگ‌آوری اولین چهار شاه اساطیری به‌طور خلاصه بازگو می‌شود، اما کارنامه شاهنشاهی مانند فریدون، منوچهر، کیکاووس، کیخسرو، و در بخش نیمه تاریخی، پادشاهی بهمن و در بخش تاریخی داستان اسکندر و اردشیر بابکان، شاپور ذوالاکتاف، بهرام گور، انوشیروان و



تعدادی دیگر بسیار مشروح است. همین‌طور کارنامه پهلوانان و قهرمانان اصلی شاهنامه به‌طور مفصل و با جزئیات فراوان نقل گردیده، به‌طور مثال: قهرمان‌های سام، زال، قارن، و به‌خصوص رستم، و رزم‌آوره‌های گودرز و گیو و بهرام چوین یا لشکرکشی‌های شاهزادگانی مثل طوس، گسته‌م، فربرز و اسفندیار.

فردوسی با توجه به اهمیتی که به صلاحیت سیاسی و برتری نظامی یک شاه در حکومت دارد، به‌طور نمونه جزئیات زیادی از زندگی خصوصی و نحوه حکومت کاووس را در زمینه‌های متفاوت نقل کرده و نشان می‌دهد که حکومت شاهانی مانند کاووس که از صلاحیت سیاسی و نظامی کمتری برخوردارند، چه فجایعی را برای مملکت به بار می‌آورد. فردوسی به کرات نشان می‌دهد که کاووس، شاهی دمدمی مزاج، از لحاظ رهبری کشور، چه از نظر سیاسی و چه از نظر نظامی، بی‌لیاقت و ضعیف و ناتوان است (مثلاً جنگ مازندران، جنگ هاماوران، سهراب)، تا حدی که بزرگان کشورش او را حتی «دیوانه» می‌خوانند: کاووس بر رستم خشم می‌آورد و او از کاووس می‌رنجد. بزرگان از گودرز می‌خواهند که بین این دو میانجی‌گری کند و به او می‌گویند:

۱۲ث، ۵۴۷ بنزدیک این شاه دیوانه شو وزین در سخن یاد کن نو به نو

سپس گودرز می‌کوشد رستم را با این سخنان آرام کند:

۱۲ث، ۵۸۳ تو دانی که کاووس را مغز نیست به تندی سخن گفتنش نغز نیست

حتی سهراب چهارده ساله کاووس را متهم به عدم صلاحیت نظامی می‌کند و می‌گوید:

۱۲ث، ۸۶۶ چرا کرده‌ای نام کاووس کی که در جنگ شیران نداری تو پی

از دیدگاه فردوسی ارائه یک برنامه حکومتی منسجم، نشانه‌ای از صلاحیت یک شاه برای احراز قدرت است.

۳-۲-۲- برنامه حکومتی

در شاهنامه بسیاری از شاهان به مناسبت احراز قدرت به بزرگان کشور باج داده، طی مراسمی بر تخت می‌نشینند، به‌دست خود تاج‌گذاری می‌کنند و ضمن آنکه اغلب برنامه حکومتی خود را ارائه می‌دهند، بزرگان کشور هم متعاقباً و متقابلاً حکومت شاه جدید را با آفرین‌گویی به رسمیت

می‌شناسند: «بزرگان بر او آفرین خواندند» (۹، ۱۵ به بعد؛ مقایسه شود با ۷، ۴ تا ۲۶؛ ۱۳، ۱۹ به بعد). این مراسم که در جمع مهان (و گاهی هم کهان) برپا می‌شود اغلب آیینی دارد. در برنامه حکومتی شاهان اساطیری که دارای فرّ ایزدی هستند، آبادانی جهان جایگاه ویژه‌ای دارد. در برنامه حکومتی اکثر شاهانی که پس از ضحاک به قدرت می‌رسند، نیز تعهد راسخ بر عدالت‌گستری و پافشاری در مبارزه علیه بدی گنجانده شده است. فردوسی که مراسم احراز قدرت و ارائه برنامه حکومت شاهان را اغلب در ابتدای هر کتاب منعکس کرده^{۲۷}، ضمن نقل روایت، با نهایت دقت مواظب است که آیا شاه آنچه را به هنگام تاجگذاری به مردم وعده داده، متحقق نموده و با داد و دهش حکومت کرده است یا نه. وی شاهانی را که فاقد برنامه حکومتی هستند، آلت دست درباریان و یا لشکریان قلمداد می‌کند: مثل نوذر، قباد، کیکاووس، یزدگرد بزهکار، یزدگرد نوشیروان، خسرو پرویز، شیروی و تعدادی دیگر.

یکی دیگر از جنبه‌های برتری سیاسی و نظامی و مشروعیت شاه و از طریق آموزش کسب می‌شود دارا بودن قوای فوق طبیعی است. اما فردوسی در شاهنامه ذکر نمی‌کند که این قابلیت چگونه کسب می‌شود.

۳- افسون و جادو

۳-۱- اکثر شاهانی که فرّ ایزدی دارند، از نیروی افسون نیز برخوردارند و از آن در مبارزه علیه بدی و نیروهای اهریمنی استفاده می‌کنند. این نوع افسون دانش فنی شاه را نیز دربرمی‌گیرد. (به قول آلمانب زبانها، افسون سفید در مقابل افسون سیاه) هوشنگ به افسون، آهن را از سنگ استخراج می‌کند (۴، ۲۰ به بعد). تهمورث با افسون اهریمن و دیوان را مهار می‌کند، از اهریمن سواری می‌گیرد و از دیوان کار می‌کشد و خط می‌آموزد (۳، ۲۷ به بعد). فریدون برای آهنگران گرزّه گاو سر را طراحی می‌کند (۵، ۲۸۶) و نیز نقشه برادرانش را که قصد جانش را کرده بودند، به نیروی افسون خشی می‌سازد (۵، ۳۱۹ به بعد).

فردوسی ضمن نقل افسونگری شاهان نیک، جادوگری شاهان مستبد و ساحرین همدستان را نیز به نمایش درمی‌آورد، مثلاً ضحاک و افراسیاب (۱۲، ۲۳) و شاه مازندران (۱۲، ۱۲۲). بعضی از شاهان نسبتاً فرهیخته مانند سرو شاه یمن، از افسون سپاه یا جادو بهره می‌گیرند



(۶، ۲۰۸ به بعد). سرو در مراسم خواستگاری پسران فریدون از دخترانش، دست به جادو می‌زند، اما سه پسر فریدون که افسونگری را از پدرشان آموخته‌اند، از آن به عنوان ضد جادو یا «افسون گشای» استفاده می‌کنند (۶، ۲۰۲ تا ۲۱۵). همچنین لشکریانی مثل بازور با جادوگری خویش به افراسیاب در جنگ علیه ایران کمک می‌کنند (۱۳، ۳۵۵ به بعد و ۳۸۴)، و یا زن جادویی که به دستور شاه مازندران سعی می‌کند در هفت خوان، رستم را بغریب (۱۲، ۴۱۵ به بعد) یا ساحره دیگری که دستیار سودابه است (۵۱۲، ۴۱۹ به بعد) و تعدادی دیگر.

۲-۳- قابلیت دیگری که در کنار افسون و جادو قرار دارد، قدرت پیشگویی بعضی از شاهان، ستاره‌شناسان و موبدان و دانایان است که از وقایعی که در آینده اتفاق خواهد افتاد و برای سیاست مملکت حائز اهمیت است، از قبل خبر می‌دهند. شاهانی مثل کیومرث، هوشنگ، تهمورث، جم، فریدون، کیخسرو و تعدادی دیگر از شاهان دیندار در مواقع بحرانی به خواست یزدان از آنچه که اتفاق خواهد افتاد و یا از آنچه که باید در چنان شرایطی انجام دهند، توسط سروش مطلع می‌شوند؛ شاهان دیگر مثل ضحاک، گرشاسپ، کیکاووس و گشتاسپ از طریق پیشگویان یا موبدان درباری از وقایع اطلاع می‌یابند. مبنای اصلی «پیشگویی»، اعتقاد ایرانیان به این باور است که سرنوشت و اتفاقات توسط چرخ گردان مقدر می‌شود. این اعتقاد در زمان فردوسی هم رایج بوده و خود او نیز کم و بیش به آن اعتقاد داشته است، مثال‌های آن در شاهنامه فراوانند:

با توجه به ضوابطی که تا به حال برای مشروعیت حکومت ذکر شد، فردوسی به صراحت سه علت اصلی را که موجب از بین رفتن هرگونه مشروعیت حکومت می‌شود، از زبان اردشیر بابکان برمی‌شمرد:

۲۴، ۵۷۰ سر تخت شاهان بی‌پسید سه کار	وزین در سخن یاد کن نو به نو
۵۷۱ دگر آن که بی‌مایه را برکشد	ز مرد هنرمند برتر کند
۵۷۲ سه دیگر که با گنج خویشی کند	به دینار کوشد که بیشی کند
۵۷۳ به بخشندگی ناز و داد و خرد	دروغ ایچ تا بر تو برنگذرد
۵۷۴ رخ پادشاه تیره دارد دروغ	بد اندیش هرگز نگیرد فروغ



نتیجه

فردوسی همه شاهان دادگستری را که هدفشان رفاه، آسایش و خوشی زیردستانشان است، مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد و برعکس تمام شاهان مستبد و بیدادگر را (الف، ۴-۱-۲) محکوم می‌کند. وی حتی بعضی از شاهان دادگر را به محض آنکه به خودکامگی بگرایند، ولو برای مدتی کوتاه، به سختی نکوهش می‌کند، مثل نوذر و کیکاووس، گشتاسپ، بهمن، یزدگرد، قباد و بعضی دیگر.

فردوسی مرام و آیین پهلوانی و آزادگی را بسان آزادگان و پهلوانانی مانند سام، زال، رستم و اسفندیار یا سالارانی مانند گودرز و گیو سرمشق خود قرار داده و اغلب تکرار و تأکید دارد که هدف اصلی حکومت باید در دینداری و عدالت اجتماعی (داد و دهش) باشد زیرا این خصوصیت موجب مشروعیت و خشنودی مردم و نتیجتاً مقبولیت و دوام حکومت می‌شود، حال هرکدام از سه نوع حکومت ذکر شده می‌خواهد مطرح بوده باشد (نک ۴-۱-۱ یا ۴-۱-۳ یا ۴-۳). وی معیارهای مشروعیت حکومت، یعنی تعلق به برترین و بهترین‌ها، برخورداری از فره ایزدی، فره شاهی، فره موبدی، تملک اسباب و نمادهای شاهی، برتری سیاسی و نظامی و غیره را وقتی محق می‌داند که همگی بر پایه آموزش، خرد و دانش، فرزاندگی و دینداری کسب شده باشند. از این گذشته، فردوسی معتقد است که همه معیارهای مشروعیت حکومت را باید از نقطه نظر عملی و نتایج عینی آن برای جامعه بررسی و ارزیابی کرد و نه صرفاً از دیدگاه تئوریک یا نظری. جهان شهریاری مانند جم که صاحب فره ایزدی و خرد و دانش است در عمل خطاکار می‌شود و مشروعیت حکومتش را از دست می‌دهد.

با وجود فریدون، منوچهر، کیخسرو، اردشیر بابکان، شاپور اردشیر، بهرام گور و انوشیروان، تعدادی دیگر نیز که در روایات مربوط به دوره اساطیری و تاریخی شاهنشاهی ایران همگی نمونه و شاهی از یک شاه خوب و دادگسترند. فردوسی نظر شخصی خود را در مورد مشروعیت حکومت به لحنی کاملاً روشن، حال چه به طور ذهنی یا مشخصاً، از زبان شاپور ذوالاکتاف بیان می‌کند:

۲۹، ۶۳۹ بدان ای برادر که بیداد شاه پی پادشاهی ندارد نگاه



۶۴۰ به آکندن گنج یاران بود به زفتی سر سرفرازان بود

۶۴۱ خنک شاه باد داد یزدان پرست کزو شاد باشد دل زیر دست

۶۴۲ به داد و به بخشش فزونی کند جهان را بدین رهنمونی کند

این حکیم آزاده طوس، شهری که از عواقب جنگها و کشتارهای خونین شهریانان ترک‌زبان و ترکمن در اواخر دوره سامانی برکنار نمانده بود، این ایرانی که یک دانشمند و تاریخ‌نگار دوره سامانی و غزنوی بود، سخن کوتاه: این شاعر قرن چهارم هجری که با خرد و هنر و دانش و سخن خود زبان و هویت ایران عجم را زنده کرد، همه شاهان و حکام جبار و خودکامه را، حال با هر نسبی که دارند و به هر دوره و عصری، به هر سرزمین و قومی که می‌خواهد تعلق داشته باشند، محکوم می‌کند. وی این مطلب را مکرر و این بار به زبان نمادی و زیبا چنین بیان می‌کند:

۵۰۴، ۳۲ چنان دان که بیدادگر شهریار بود شیر درنده در مرغزار

فردوسی در مقابل شاهی سر فرود می‌آورد که هنگام تعیین جانشین خود، اصل انتخاب مبنی بر صلاحیت را بر موروثی بودن حکومت ترجیح داد، در پاسخ به ظلم دو فرزند ارشدش، مهر پدری را به کناری نهاد و بر نابودی آن صحه گذاشت، شاهی که با گرامی داشتن مبانی دینی و اجتماعی، جامعه چند ملیتی ایران را بر پایه اصل تقسیم قدرت و جدایی دین از حکومت، در صلح و آرامش و در مبارزه خستگی‌ناپذیر علیه بدی هدایت کرد. سخن کوتاه: فردوسی در میان شهریارانی که بیدادگر نیستند، منش دادگسترانه و بخشنده فریدون را بر همه رجحان داده و آن را به‌عنوان یک الگوی اخلاقی به همه ابناء بشر توصیه می‌کند: هر انسانی در زندگی خود باید همچون فریدون با داد و دهش باشد:

۵۳۲، ۵ فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

۵۳۳ بداد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن، فریدون تویی

پی‌نوشت‌ها

۱. در این مقاله لفظ «مشروعیت» که در مورد حکومت‌های قبل از اسلام به‌کار رفته، به‌عنوان معادلی برای مفهوم legitimacy یا legitimacy مد نظر است. البته می‌توان از واژه‌های دیگری مانند «قانونیت» یا «حقانیت» نیز بهره

- گرفت؛ به هرحال کاربرد لفظ «مشروعیت» به معنی اولیه آن، که در مقابل مشروطیت مطرح شده بود منظور نیست، بلکه به معنی امروزی آن، که در بحث‌های سیاسی به عنوان معادل legitimacy رایج است.
۲. در مورد شماره کتاب‌ها و بیت‌شماری داستانهای شاهنامه از شماره‌گذاری فریتس ولف (v-x: ۱۹۳۵) و بیت‌شماری ژول مول (۱۸۷۸-۱۸۳۸) تبعیت کرده، ابیات نقل شده را از متن فارسی ژول مول آورده‌ام. به جز در مواردی که همانجا اشاره شده و از چاپ انتقادی جلال خالقی مطلق (۱۹۹۷-۱۹۸۸) است.
۳. از میان مطالعاتی که به‌طور جنبی به ترجمه این موضوع ارتباط داشته‌اند چند عنوان انتخاب و در کتابشناسی ذکر شده است.
۴. خالقی مطلق برای کتاب کیومرث بحق عنوان کوتاه‌تر را برگزیده است: «پادشاهی کیومرث سی سال بود»، عنوان عمدتاً عربی که مول آورده یعنی: «پادشاهی کیومرث اول ملوک عجم سی سال بود» گمراه‌کننده است و نمی‌تواند از فردوسی بوده باشد.
۵. Ann: 1992:278 ff در مورد ساختار دوگانه جهان تک رستگار (۱۹۹۰: ص ۱۲۸ به بعد و ۱۴۲ به بعد).
۶. هرچند در کتاب ۲، بیت چهارم، سخن از «هفت کشور» به میان آمده و در کتاب ۴ (ابیات ۸۶ به بعد و ۱۳۹ به بعد) در کنار پادشاهی جم، از سرزمین مرداس پدر ضحاک تازی و نیز از کشور هند نامبرده شده است، اما این فریدون است (کتاب ۶) که برای اولین بار جهان را به سه بخش تقسیم و هر بخشی را به یکی از سه پسرش واگذار کرده و خود در رأس حکومت جهانی باقی می‌ماند (۶، ۲۸۹ به بعد).
۷. در متن مول «از روزگار آن بیاد» آمده است که در اینجا ضبط خالقی مطلق را آوردم: «آن روزگاران بیاد».
۸. مول «یک بیک از پدر» اما اینجا طبق متن خالقی نقل شده است.
۹. در متن مول «پایه» آمده است؛ خالقی مطلق ضبط «مایه» را بهتر دانسته است.
۱۰. این بیت در چاپ خالقی مطلق نیست.
۱۱. خالقی مطلق همه جا ضبط صحیح‌تر «کیومرث» را ترجیح داده است.
۱۲. با توجه به نقش سیاسی آزادگان و موبدان در امور کشوری (الف ۳، ۱، ۲) و نیز با عنایت به نفوذ زیاد موبدان به ویژه در دربار شاهان ساسانی، ایجاب می‌کند که قشر موبدان و آزادگان به طور جداگانه و مشروح مورد بررسی واقع شود، که اینجا بیش از این مقدور نیست و باید بررسی مفصل را به بعد موکول کنیم.
۱۳. نک، پانویس ۱۲. فریتس ولف در کتاب ماندگارش: «فرهنگ شاهنامه فردوسی» (۱۹۳۵: ص ۱۱) تحت شاخص‌های «آزاده/ آزادگان» شماره کتاب و ابیاتی که در آنها به این قشر و نقششان اشاره شده، مشخص نموده است.
۱۴. مول «پراکنده‌ای» آورده، در چاپ خالقی مطلق سه بیت آخر در پانویس آمده است.
۱۵. Ahn 1992: 194ff: vgl. 20 ff. این نوع حکومت در مطالعاتی که انجام شده، من جمله توسط گ.ان. «پادشاهی خداوند» نامیده شده است.
۱۶. مثلاً پیشگوی ضحاک به نام زیرل (۹۱، ۵) و نیز دو خوالیگر او ارمائل و گرمانل (۱۶، ۵ به بعد؛ ۱۹۷۵ تا ۲۴۹) در مورد افراسیاب پیران و بیش از همه، اغریث نیک‌اندیش است که سعی در اصلاح برادرش افراسیاب دارد.
۱۷. ضحاک از نظر نظامی شکست‌ناپذیر است. ولی سرانجام توسط فریدون به یاری یزدان کشته، در دماوند مدفون می‌شود. افراسیاب با دیوان هم‌پیمان و جادوگرست؛ او نیز شکست‌ناپذیر می‌باشد (۱۴ گ، ۱۱۹۱ به بعد، ۱۲۷۹ به بعد، مقایسه شود ۱۴۱۷ به بعد و ۱۲۴۳ به بعد)، ولی به دست کیخسرو که یزدان و هوم پرهیزکار را در کنار دارد (۱۳ گ، ۱۲۹۳ به بعد. ۱۳۳۱ به بعد، ۲۲۶۶ به بعد، ۲۴۲۴ به بعد) مقهور می‌گردد (۱۴ گ، ۱۱۲ به بعد و ۲۳۸ به بعد). به



همین ترتیب اسفندیار هم موفق می‌شود ارجاسپ را که از نظر نظامی بسیار قدرتمند است، در دژش فریفته و به قتل برساند (کتاب ۱۵).

18. Mayrhofer 1979: 1/94 Nr.365 & 11/28. Nr. 57; Ahn 1992: 199ff.; Lommel 1927: 169ff.

۱۹. در بخش اساطیری. شاهزادگانی که از نسل تهمورث هستند، به‌ویژه از تیره تهمورث-جم یا تهمورث-آبتین، فریدون، از مقام بالاتری برخوردارند تا شاهزادگانی که نسب شاهی آنان از وجه کمتری برخوردار است. مثل لهراسب که نسب شاهی وی توسط گودرزبان مورد تردید است و یا بهرام گور که پدرش شاه ولی بزه‌کار است، و یا بهرام چوبینه که نسب خود را به «فرهین» میلاد می‌رساند.

۲۰. Ehlers 2001: 16ff. یورگن اهلرز در کتاب خود براساس روایت شاهنامه اهمیت این نمادها و اسباب شاهی را بر مثال مهر طلایی و نگین شاهی و امثالهم مشروحاً توضیح داده است، به‌ویژه آیین‌نامه‌نویسی و نقش دبیران و نامه‌رسانان درباری را.

21. Ahn 1992: 194ff. vgl. 20ff.

۲۲. نک ولف ۱۹۳۵: ۲۳۷ تحت شاخص «تخت» شماره ۱۵ و ۶۸۴ تحت شاخص «گاو» شماره ۱۷.

۲۳. واژه «موبد» برای اولین بار در کتاب سوم «تهمورث» به چشم می‌خورد ولی موبدان اینطور که در بیت سوم آمده جزئی از لشکر هستند و هنوز تشکیلات مذهبی خود را ندارند. جالب اینکه ضحاک اهریمنی نیز از موبدان بی‌نیاز نیست و هر از گاهی به آنان روی می‌آورد تا مثلاً خواب او را تعبیر کنند.

۲۴. جم ۶، ۴ به بعد (فریدون ۸، ۶ و ۳۴ به بعد)، منوچهر ۹، ۴ به بعد ۱۶ تا ۳۰، اردشیر بابکان ۲۲، ۲۹۹ به بعد، ۳۳۰ به بعد، ۴۳۵ و ۲۵۶ به بعد، ۵۵۹ به بعد).

25. Bayat – Sarnadi 1970: 53ff. 154ff., 168ff., 178ff., Knauth/Nadjmabadi 1975: 93-119.

26. Bayar-Samadi 1970 & Knauth/Nadjmabadi 1975.

۲۷. مثلاً کتابهای ۲ و ۴، مقایسه شود با ۱، ۵ به بعد و ۴۸۹ به بعد؛ ۱۶ به بعد، ۳۳ به بعد، ۱، ۴ تا ۲۵؛ ۱۳ تا ۱۵؛ ۱۷ تا ۲۰؛ ۲۲ تا ۳۳، ۳۵ تا ۳۹ و غیره.